

خیلواکی



استقلال

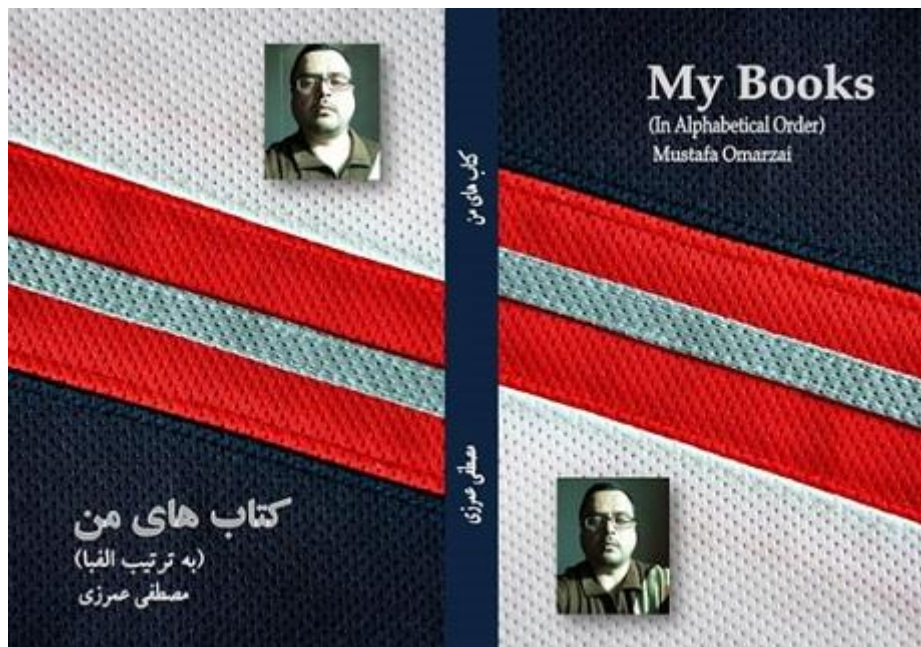
www.esteqlaal.net

۳۱ مارچ، ۲۰۲۵

مصطفی «عمرزی»

بدترین ستم ملی در فرهنگ پارسی

(همکاری فرهنگی- سیاسی ایران، مُضر است)



مقدمه استقلال – خیلواکی:

نویسنده و محقق جوان افغان مرحوم «مصطفی عمرزی» که از آغاز قرن جدید مسیحی در مطبوعات وطن به ملی گرایی و تحقیق و مطالعات در مورد ارزش های ملی افغانی بصورت فعال و با آثار فراوان و برازنده خویش معرفی گردید، بدون شک یکی از قلم بدستان قابل قدر و منزلت معاصر جامعه افغانی میباشد. در مدت کوتاهی که وی به فعالیت مطبوعاتی اشتغال داشت آثار تحقیقی و معلومات آفاقی فراوان و بینظیری تقدیم مطبوعات کشور گردید.

متأسفانه این دانشمند خبره در آوانیکه مرض مهلك «كوييد ۱۹» در سراسر جهان قربانی میگرفت، با مریضی کوتاه مدتی دار فانی را وداع گفت. روانش شان و یادش در حلقه ملی گرایان و فضلا جاودان باد.

استقلال – خپلواکی امیدوار است تا آثار نخبه و آموزنده این شخصیت فرهنگی ملیگرای افغان را هر چه بیشتر تقدیم هموطنان محترم بنماید.

ایران، کشوری با ساخت و ساز استعماری ست که تاریخ واقعی کشور- دولت آن، از دو صد سال عقب نمی رود. این کشور که مرکز توجه صهیونیسم برای نفوذ در جامعه ی اسلامی و مبارزه با اندیشه های آسمانی و تمدن های پیش از عنصر به اصطلاح پارس است، پس از آن که با اجندا های استعماری، نمای جغرافیایی یافت، جای پای محکم در جهت گامزدن در تمام حدود و مرز هایی شد که از اصالت و قدامت برخوردار بودند.

در تمام دوران حاکمیت پهلوی ها که نشانه ی بارز مداخله ی استعمار بود و در تغییر عظیم، گروه اقلیت قومی فارس یا پارس را که باتوجه به اسناد تاریخی، حتی هویت قومی نیست و به پیروان دین زرتشت اطلاق می شود، در کشوری و بر زمینه هایی استوار می کنند که با صراحت تاریخی، کشور واقعی ترکان و دیگران بود و عظمت اسلام با حضور پرشکوه عرب، جامعه ی انسانی و تمدنی بر قامت وی کرده است.

انقلاب اسلامی ایران که در ماهیت اش آشکار نیست، در ظاهر با عصبیت دینی که در واقع نمایانگر جامعه ی ۹۹ درصدی مردم مسلمان ایران بود، بر آتش حرص، آز و هوس استعمار و رژیم پهلوی، آب دهن می اندازد و خیلی زود، همان محور هایی بزرگ می شوند که از زمان پیدایش دین کبیر اسلام، انسانیت و شرافت را رو به اوج می بردند؛ اما چنان چه تجربیات تاریخی نشان داده اند، در جهانی که انحراف، حتی اسلام را از مسند به زیر کشانید و با هزاران برگ جعلی، در رسم و عنعنه گیر داده است و استعمار، سال هاست برای زنده گانی جهانیان نقشه می کشد و با هیولای توان ابرقدرت ها عملی می کند، توده های بی آلابی در محالیتی که برای آنان خط و نشان کشیده است، به زودی در حاشیه قرار گرفتند و خواسته های انسانی آنان، قربانی سیاست هایی می شوند که پس از ره یابی در قدرت، فقط تغییر شکل را نشان می دهند و ماهیت، همانی که بود، باقی می ماند.

ایران اسلامی نیز به زودی در شعار «حب الوطن من الفارس»، سقوط می کند و در زیر این شعار، اقلیت قومی فارس، با ردا ها و دستار ها، ساده تر از زینت درباریان پیشین، ایران را به

همان جاني هدايت مي كنند كه فقط از رهگذر شكل و تعريف، پس و پيش شده بود و هيچ پاسخي براي پرسش دشواري ها نداشت.

پس از آن كه ملايان از حاكميت خويش مطمئن مي شوند، خيلي زود با نيروي سرسپرده تر از نيرو هاي فاسد رژيم شاهي، با شعار هاي الله و اكبر، دمار از روزگار ترك، عرب، بلوچ، كرد و صد هاي ديگر برآورده، جاني را با چكش تشيع مي كوبند و جانب ديگر را كه ملاحظه ي مذهبي ندارد، با ابزار هاي جعلي باستانگرايي باقي مانده از ميراث شوم سلسله ي پهلوي، بر روي واقعيتهاي تاريخي و بر فراز شهر ها و دهكده هاي عقب مانده ي آنان، به دار مي آويزند. وجود سلسله هاي استبدادي كه توام با استبداد ديني جمهوري اسلامي، خشن برخورد کرده است و با استفاده از دارايي هايي كه هرگز در جغرافياي قوم فارس نبود، از نفت زير پاي عرب و از ماديات ترك، در بحث اصالت، هزاران جعلنامه مي سازد تا در هنگام جعل سند قباليه ي سرزمين، مشكل نداشته باشد و براي حاكميت، استحكام و تجهيزي مي خواهد كه از حاكميت پهلوي ها تاكنون، اگر توانسته است اكثريت غير فارس ايران (در حدود ۷۰ ميليون) را سرکوب کند، بي دستاويز نباشد.

استبداد پيش از انقلاب، هنگامه ي انقلاب، جنگ با عراق، دوران پس از جنگ و دهه ي هفتاد كه زعامت ايراني را با وجود مواجهه با جهان بيروني، از فلاكت سقوط عبور داده بود، او را قادر مي سازد بدون دغدغه از صدای خاموش نارضايتي جان بگيرد و در زير چتر اسلام و اشتراكات فرهنگي، نه فقط صدور تشيع را به عنوان ابزار نفوذ و تحكيم مساله ي غير شرعي ولايت فقيه و جاهت دهد، بل با استفاده از عناصر فرهنگي كه گاه در زبان به اصطلاح فارسي جمع مي شوند، خيال هاي خام عنصر ايراني را كه با اعتقاد بر پان فارسيسم، ادعاي پدرسالاري منطقه يي دارد را برآورد نمايد.

پدرسالاري فارسي كه براي عقده مندي اش- باستانگرايي جعلي ساخته است و در شگفتي اين كه از ابزار تشيع كه خود ميراثي از فرهنگ و دين عرب است، ولايت فقيه را شان مي دهد، با گونه اي از فاشيسم عقب مانده ي شرقي عمل مي كند كه از حوزه ي كشور هاي مديترانه تا آسياي ميانه، صد ها عامل نابسماني دارد.

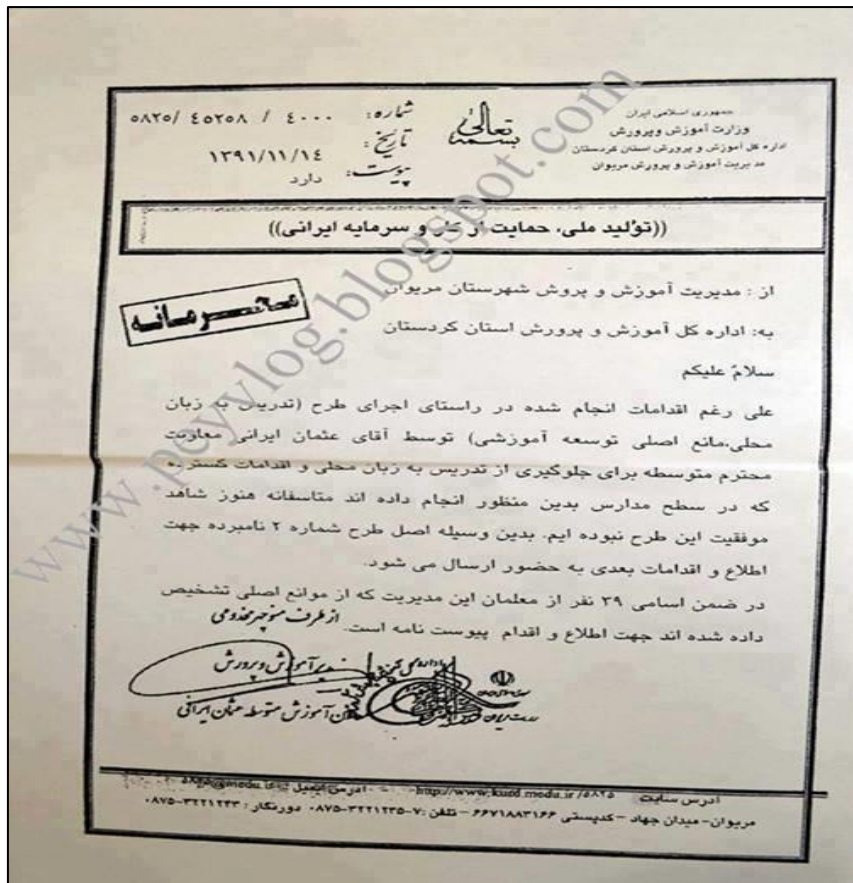
زعامت ايراني، برکنار از تمام اصول اسلامي و انساني (به ويژه در سياست هاي خارجي) يكي از مهم ترين مقوله ها در جهت شناخت مشكلات است و كم ترين بي توجهي بر آن، معضلاتي را مي زايد كه از سوريه تا عراق و از افغانستان تا آسياي جنوب شرقي، هزاران سند دارند.

با اختراعات و به میدان آمدن پدیده های شگفت و عظیم که تکنالوژی نت، اوج آن هاست، کشور ها و هویت هایی رونما شدند که هرچند در خط کشی کره ی زمین رسمی نبودند، اما حقایقی از هزاران معضلات بشری شدند.

پدیده ی نت که به زودی به عنوان دشمن رژیم های استبدادی، واکنش مبارزه بر ضد خودش را شاهد می شود، باوجود رجزخواهی حریف، سر از هزاران خلوتی درمی آورد که از زمان رواج جهانی تاکنون هزاران حقیقت، راز، سند، خواسته ها و نیاز های بشری را حتی از عمق محدوده های سر بسته ای که ایران کنونی، بهترین مثال اش است، تا دورترین نقاط عرض، بیرون کشد. در جهان ما، چیزی برای نماندن وجود ندارد و همین حقیقت، آگاهی هایی را برای ما منتقل می کند که یکی هم درست برخلاف فرآورده های رسمی- دولت هایی بود که با سرپوش های بزرگ، نخواستند حقایق انسانی کشور های شان نمایان شوند.

ایران پس از دهه ی هفتاد که در پی گیری سیاست های استعماری، همچنان از میراث حاکمیت پهلوی استفاده می کند، با ابزار مذهب تشیع که حاکمیت شاهان مخلوع ایرانی- پهلوی، آن ها را دور انداخته بودند، در جا هایی که به اصطلاح اشتراکات زبانی و زبان به اصطلاح فارسی ناکارآمدند، بستر حضور ولایت فقیه را فراهم می آورد و در حالی که همچنان بر مداخلات تاکید دارد، مانند ماری ست که برای نیش زدن، بیرون می شود، اما نمی داند که شاید لانه اش با تهدید سیل مواجه است.

پخش اکاذیب فرهنگی با صدور انبوه کالای کتاب، چنان شکلی از ایران ارایه می کند که تا پیش از ظهور پدیده ی نت، شناخت ها از عمق دشواری های جامعه ی ایران، زیاد سهل و آسان نبودند؛ اما پس از ظهور و قوام پدیده ی نت، در حالی که تجربه ی مهاجر افغان در ایران، در بازگویی واقعیت های عمق جامعه، گفتنی های زیادی در قبول ما برای معضلات و ستم ملی در ایران آورد، با حقایقی آشنا شدیم که یکی از مهم ترین عناصر مشکلات در منطقه (ایران و سیاست های ایرانی) آن قدر «ستون پنجم» ضد خودش دارد که در کوتاه مدت، حمله ای در کار است تا از هم بپاشد و در درازمدت، درگیر چنان جنجال های تجزیه خواهانه و فدرالی می شود



که از همین اکنون با فریاد ترك آذربایجانی (آذربایجان جنوبی ایران نیست!)، نعره ی عرب (جمهوری عربی الاهواز)، فیر بلوچ که برای آزادی بلوچستان ایران می رزمند، کردی که در آروزی کردستان بزرگ است و صد های دیگر، امواج منطقه یی بزرگی را ایجاد کرده است تا همه بدانند که نتیجه ی سیاست های ضد انسانی یکدست سازی، نادیده انگاشتن فرامین قرآنی،

پشت نمودن بر حقوق بشر و ده های دیگر، از همین اکنون، خط های برجسته ی سیمای تار و مار ایرانی را که چهار نعل به سوی تجزیه می رود، در پیش روی همان مردمان و کشور هایی قرار داده است که ایران و سیاست های ایرانی، آنان را برای نفع گروهک مذهبی تشیع و اقلیت پارس، انگیزه می دهد با خود بیاویزند و در انتظار نمانند تا لاشه های آنان را در همهمه ی پارس سیاست های ایرانی، دشمنان واقعی آنان (ایرانیان) دفن کنند.

۱۰۰ سال ستم ملی نوع فارسیسم (عقب مانده ترین طرز فکر) جا خالی می کند تا جای پای یابد، اما از زیرش قی می کند که در مسیر این خط، خطوط ارض شکسته ی کشوری رونما شود که دیر یا زود، باید مهم ترین مساله ی خبری جهان در نوع بهار عرب، فاجعه ی سوریه و لیبیا است. خلاصه، اگر توجه ما بر ایجاد سد در برابر فارسیسم از نام دری تا دفاع در منافع ملی ما، حساس و تحریک کننده است، پشت خالی فارسیسم متعفن و زشت، نشان می دهد کسانی که در خط

پارس، از ایران در مسیر افغان زمین، خواهان وصل به اوفستان روسی (تاجیکستان) اند، این رهی که می روند، نه فقط به ترکستان نیست که زمهریر در سردی و در جهنم به دما می رسد. مگر ما مُرده ایم که چند پارس پرست، پارس کنند و از تفسیر بی حیثیتان بی سواد (رحیمی ها) سرنوشت ملت ما در میکانیسم آینده ی افغانستان، در حالی رقم بخورد که رهروان سقاوی، پدیده های شوم تنظیمی و رهروان اندیشه ی فساد فکری (ستمی) در حالی که برای بربادی افغانستان، قرضدار اند، جواز صدور خاک های افغانستان را صادر کنند.

سوگند به پروردگار که اگر نقطه ای از کلمه ای افغان، پاک نمی شود، کسانی این مُهر هستی را بر فکر و اندیشه ی خویش جا داده اند که پدران و نیاکان آنان این جغرافیه را ساختند و ما، حفظ اش می کنیم.

ستم ملی پارسی، رخ دیگری از همان سیمایی ست که باید در برابر فارس زده گان پارسی-خراسانی در افغانستان، قرار دهیم تا به خوبی اگر خواهان حقایق نیستند، خوب بفهمند که ما می دانیم فارسیسم، دیوار مقوایی (کاک) فرسوده ای بیش نیست که دیگران ساخته اند. ما می دانیم کسانی که از شان غیر فارسی در ایران برخوردار اند، در کجای آینده ای که دور نیست، سهم خویش را در واقعیت هایی بخواهند که فارسیسم بی شعور، در افغانستان، با چشم پوشی از حضور ما، که نمی خواهیم و دوست نداریم بی خاصیت شویم (فرهنگ های بومی و اصیل افغانی خویش را فراموش کنیم) بر سر ما نازل شود و این آیت عذاب، فقط از عقوبتی خبر دهد که سال هاست مردمان درگیر در ایران ستم می کشند و ظلم می بینند- برای این که شکرگزار اند «فارس یا پارس» نیستند.

برای پروار نمودن عنصر بی خاصیت و میان تهی فارسی، معادلات زیادی ساخته اند که از چند دهه ای در افغانستان، گویا مفهوم شده است ایران-پارس بوده و نامی نو است. در حالی که منابع زیادی برای تبیین این دروغ، وجود دارند و تمام اسناد بیش از دو قرن ما با ایران، در رابطه به نام های افغانستان و ایران، تبادله ی رسمی شده اند، زور زدن برای تقلب فارس یا پارسی در عوض ایران، باز کردن جا برای عنصر پارسی به معنایی است که امروز چند تاجیکستانی و ستمی-سقاوی در افغانستان را به شوق بیاندازد تا از ترداف نام های هویتی خویش با فارسی، گاه چند دیوانه ی تاجیکستانی خیال می کند تاجیکسیم (نسخه بدل فارسیسم عقب مانده) سر به همان ظرفیت بشری ای می رساند که در فاجعه ی حاکمیت ملا چترالی در افغانستان (برهان الدین) زود فهمیدند یک غلطی محض است.

تعمیم اصطلاح پارس به جای نام ایران، اگر هیچ مفاد فزیدی نیاورد، به تعمیم آن فرهنگ سخیف، کمک می کند که مردم ما از تمام اقوامی که این جا، مایملک پدری آنان است، در جدایی به سوی قطب هایی ذهنیت یابند که با واقعیت های ستمی ملی در ایران، و تجربه ی تلخ زنده گی مهاجر افغان در به اصطلاح فارسستان، دیدیم در حالی که اکثریت مهاجران افغان در ایران، تاجیکان و هزاره گان اند، اما هرگز عنصر زبان و مذهب آنان (به اصطلاح فارسی و تشیع) در جذب آنان در ایرانی که ۹۰ درصد غیر پارسی است، ممتز واقع نشد. صفت زشت «هزاره ی پاپتی» و افغانی کثیف، افغانان تاجیک و هزاره را به خوبی از عمق فاجعه ای آگاه کرده است که اگر ولایت فقیه، چند رحیمی و چند محقق استخدام می کند، در سوی دیگر، هزاران افغان پریشان که معنی اشتراکات حوزه ی فرهنگی را با ستم پارسی در ایران، مفهوم شده اند، به دسته ها و اصنافی می مانند که به مجرد بازگشت به افغان زمین مقدس، می دانند چه گونه بر دهن رحیمی ها و آخندک های مزدور ولایت فقیه بکوبند که: آن جا، نه آرمان شهر پارسی بود، بل یاد یار پارسی، گوش جان مان را در واقعیت های غیر انسانی فارسی، به نفع افغانستان، معطوف می کند.

بلی، در دنیای ما، چیزی برای نمان وجود ندارد!

نمایش مسخره ی اهدای کارنامه ی «جهل» زبان شناسی به اصطلاح فارسی، که نثار خودشان باد، در حالی که به نماینده گی از ما، در جمع هیات افغانی، یک بی خاصیت جنس پارس (مجیب الرحمن رحیمی) تفسیر خودش از افغانستان را به نوق ایرانیان زد تا حریص تر شوند که گویا امثال رحیمی ها در سنگ گل مرجان، محکم اند تا هویت افغانی ما خدشه دار شود، ضمن وضاحت این نمایش مسخره، مردم را می تواند در جوار استحکام هویت و موقعیت ما، بر مساله ی دیگری نیز به اعتماد به نفس برساند که اگر فارسیسم در قواره ی ۵۵ هزار جهل ادبی، خواهان اشتراک در ادبیات کاربردی ماست تا نفوذ اش برای ساخت ایسم ضد افغانستان را کامل کند، درون کاوی متن جامعه ی ایرانی، پشت خالی این ادعای کاذب است که می بینیم فارس گریزی از مهم ترین عناصر تبارز هویت های ضد پارسی در تحمیل در تحمیل ۱۰۰ سال ستم ملی نوع فارسیسم (عقب مانده ترین طرز فکر) جا خالی می کند تا جای پای یابد، اما از زیرش قی می کند که در مسیر این خط، خطوط ارض شکسته ی کشوری رونما شود که دیر یا زود، باید مهم ترین مساله ی خبری جهان در نوع بهار عرب، فاجعه ی سوریه و لیبیاست.

پایان قسمت اول مبحث